

کتاب ایوب
درس ۹: از میان گردباد
دکتر درک دلیو. اچ. توماس

خب، ما در درس نهم از مطالعات خودمون در کتاب ایوب هستیم، و رسیدیم به باب‌های ۳۸ و ۳۹ و تا قسمت اول باب ۴۰. «و خداوند» - باب ۳۸ آیه ۱: «و خداوند ایوب را از میان گردباد خطاب کرده، گفت: «کیست که مشورت را از سخنان بی‌علم تاریک می‌سازد؟» خُب، البته این بار اولی هست که خدا سخن گفته. او در مقدمه، با من و شما صحبت کرده، ولی این بار اول هست که خدا در واقع با خود ایوب سخن گفته. در درس قبل، ما داشتیم به ایوه نگاه می‌کردیم، و یکی از دلایلی که بعضی اوقات به ایوه، توسط برخی مفسرین، منفی نگاه شده این هست که تاییدی از طرف خدا برای مشارکت ایوه وجود نداره.

داوری از طرف خدا برای اون سه دوست وجود داره، ولی در جایی که به ایوه مربوط میشه، سکوت برقراره. بعضی‌ها این سکوت رو یک تایید در نظر گرفتند، و بعضی دیگه این سکوت رو به عنوان محکومیتی همراه با اون سه دوست قلمداد کردند.

اغلب اوقات استدلال درباره‌ی سکوت میتونه هر دوی این حالت‌ها تلقی بشه. مشارکت ایوه می‌بایست سطح هوشیاری ایوب رو نسبت به اقتدار خدا و مخصوصاً عظمت خدا، بالا ببره. اگر شما ترجمه‌ی استاندارد انگلیسی رو در اختیار داشته باشید، به عنوان مثال عنوانی که برای باب ۳۷ نوشته شده این هست، «ایوه عظمت خدا را اعلام می‌کند».

و این قطعاً جایی هست که باب ۳۸ مطرح میشه، یعنی عظمت و اقتدار خدا. و خدا سخن میگه. او از همه نظر بالاتر و فراتر از ماست. به یاد دارم، در اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰، من یک دانشجوی الهیات بودم، و یکی از کتاب‌هایی که باید به عنوان تکلیف می‌خوندم کتاب هرمان باوینک در رابطه با آموزه‌ی خدا بود.

جمله‌ی آغازین کتاب رو به یاد میارم: «رمز و راز، عنصر اساسی اصول الهیات است.» نمیتونم بهتون بگم که چقدر نا امید شدم. فکر می‌کردم که این کتاب می‌خواد تمام چیزهایی که درباره‌ی آموزه‌ی خدا نیاز دارم بدونم، بهم بگه، و کلام آغازین اون درباره‌ی رمز و راز بود. اینکه چیزهایی در رابطه با خدا وجود داره که دونستن و درک کردن اونها برای من امکانپذیر نیست.

صادقانه بگم، فکر کردم که به من خیانت شده. و البته از اون موقع تا به حال عمق این نظر رو متوجه شدم. «رمز و راز، عنصر اساسی اصول الهیات است.» و اسرار خدا، نه به مفهوم

«اسرار» که در یک رُمانِ اسرار آمیز هست، بلکه «اسرار» به مفهوم فوق‌العاده بودن خدا، و عظمت خدا، بخشی حیاتی از چیزهایی هستند که آزمایش‌ها و رنج کشیدن در واقع به ما تعلیم میدهند.

خدا سخن میگه، و نقطه‌ی ورود اولیه‌ی خدا به ما یادآوری میکنه که این یک رقابت از سمت ایوب بر سر کلمات و ادراک بوده. این یک نبرد معرفت‌شناسانه هست. و ایوب سخنانی رو بیان کرده، سخنان بسیاری رو، ولی این سخنان عاری از دانش هستند. این سخنان عاری از ادراک هستند.

و بنابراین، در آیه‌ی ۳، خدا چالشی رو مطرح میکنه. او این کار رو بعداً هم تکرار میکنه. «الان کمر خود را مثل مرد ببند.» فعل «کمر خود را ببند» در زبان عبری، فعلی هست که برای زمان کُشتی گرفتن به کار برده میشه.

این یک مسابقه‌ی کُشتی هست. البته مثل مچ انداختن نیست، بلکه یک کُشتی معرفت‌شناسانه هست. این کُشتی افکاره. این کُشتی در رابطه با حکمت هست. این کُشتی در رابطه با ادراک هست.

و قانون این بازی اینه، «من از تو سوال می‌کنم، و تو به من جواب میدی.» آدم می‌خواد بلافاصله اعتراض کنه. این ایوب بود که داشت سوال می‌پرسید. قرار بود خدا باشه که به این سوالات جواب میده. ولی وقتی که او وارد میشه و ایوب رو خطاب قرار میده، شرایط رو وارونه میکنه و میگه «نه، من اون هستم که سوال می‌کنم، و تو اون هستی که باید جواب بدی.»

شما تا الان متوجه مفهومش شدید، نشدید؟ اینکه این رقابت از اون رقابت‌ها نیست که بین دو نفر هم‌تراز برگزار میشه.

یه یاد دارم که برنامه‌ی «کی می‌خواد میلیونر بشه؟» را تماشا می‌کردم. این برنامه همه‌ی ایرادات جامعه‌ی ما رو نشون می‌داد. میدونید؟ صلاح نیست که آدم میلیونر بشه، مگر اینکه خدا عطایای لازم برای جون به در بردن از این تجربه رو هم به شما بده، چون میلیونر شدن میتونه شما رو تباه کنه.

میتونه ازدواج شما رو تباه کنه، میتونه خانواده‌ی شما رو تباه کنه. سر و کله‌ی افرادی از بستگان شما پیدا میشه که شما ازشون خبر نداشتید. اونها دست از سر شما بر نمی‌دارند.

زندگی کردن خیلی سخت میشه. یادم هست که در بخش مقدماتی مسابقه، چند تا سوال الکی وجود داشت. سوالات ساده. سوالات مثلاً ۵۰ دلاری، ۱۰۰ دلاری، حتی تا مبلغ ۱۰۰۰ دلار.

هر کسی با جواب دادن سه تا چهار سوال، هزار دلار برنده میشد و میرفت. و یک خانمی بود - اخیراً حافظه‌ی من سر به سرم میگذاره - اینطور در حافظه‌ی من هست که اون خانم در یک اداره‌ی پست، جایی در آیوا کار می‌کرد.

و اون توی این برنامه شرکت کرده بود. بالا و پایین می‌پرید، و از اینکه توی این برنامه بود، هیجان‌زده و مضطرب بود. اون نتونست به هیچ‌کدوم از سوالات اولیه جواب بده، و با دست خالی به خونه رفت.

می‌دونید، قوانینی وجود داشت و مجری برنامه هم کمک می‌کرد و اینها، ولی اون خانم نتونست به سوالات ساده جواب بده. پس در واقع نتونست به بخش اصلی مسابقه راه پیدا کنه. و من اغلب بهش فکر می‌کردم. می‌دونید؟ میرین اداره‌ی پست که چند تا تمبر بخرد، و این خانم هم اونجاست، بعد شما می‌گید «آره، این همونیه که نتونست به سوالات ساده هم جواب بده.»

خب، سوال شماره‌ی یک که از ایوب پرسیده شد چی بود؟ در آیه‌ی ۴، «وقتی که زمین را بنیاد نهادم کجا بودی؟» خب، آدم می‌خواد بگه، «انصاف نیست! این دیگه چجور سوالیه؟» می‌دونید؟ این اصلاً انصاف نیست. ایوب داره رنج میکشه. اون برای آزمایش خودش توضیحی می‌خواد، برای مخمسه‌ی خودش توضیحی می‌خواد، و خدا داره میگه «وقتی که زمین را بنیاد نهادم کجا بودی؟ بیان کن اگر فهم داری.» ایوب در طول این کتاب داشته این رو میگفته که او حق درک کردن، او حق دانستن داره.

خب، ایوب چقدر میتونه دانش داشته باشه؟ «آیا وقتی زمین رو خلق کردم، تو اونجا بودی؟» و جواب مطمئناً اینه که «نه».

«کیست که آن را پیمایش نمود؟ اگر می‌دانی! و کیست که ریسمان‌کار را بر آن کشید؟ پایه‌هایش بر چه چیز گذاشته شد؟ و کیست که سنگ زاویه‌اش را نهاد، هنگامی که ستارگان صبح با هم ترنم نمودند، و جمیع پسران خدا آواز شادمانی دادند؟ و کیست که دریا را به درها مسدود ساخت؟»

حالا، سوال پشت سوال، پشت سوال. در اینجا بیشتر از ۵۰-۶۰ سوال پرسیده شده. ایوب نمیتونه به هیچکدوم از اونها پاسخ بده. نه حتی یکی از اونها رو. این به ما چی میگه؟ اینکه خدا خیلی بزرگتر از اونی هست که شما بتونید تصورش رو بکنید.

در اینجا دو موضوع در جریان هست. یکی اینکه عظمت خدا و بزرگی خدا قابل تمجید هست.

آیا شما میتونید به آغاز خلقت برگردید؟ آیا تا به حال در اعماق زمین بودید؟ تا چه حد میتونید در هسته‌ی زمین پایین برید؟ و حتی در سال ۲۰۱۶، بشر هنوز نتونسته به مرکز زمین برسه.

فیلم‌هایی هستند که میگن بشر این کار رو انجام داده، و از اون طرف زمین بیرون اومده. متوجه هستید که اینها خیالی هستند. همچین اتفاقی نیافتاده. بشر تا چه حد میتونه در اعماق فضا پیش بره؟ در اینجا از این نوع سوالات داره پرسیده میشه.

خب، من دارم پروژه‌ی مریخ رو دنبال می‌کنم. روی موبایلم یک برنامه دارم که هنوز داره برای من عکس‌های کوچکی رو ارسال میکنه. می‌دونید؟ همون ربات چرخدار کوچک.

می‌دونید؟ فکر می‌کنم توی چند سال اخیر داشته روی مریخ سفر می‌کرده. و هر روز عکس جدیدی مخابره میکنه. خب، من این رو باور می‌کنم. من فکر نمی‌کنم که یک نفر در هیوستون هست که داره این عکس‌ها رو می‌سازه و هر روز اونها رو اونجا میگذاره. خب، امکانش هست، ولی من در واقع عقیده دارم که این ماشین که برای مریخ اختراع شده، شگفت‌انگیزه.

این عکس‌ها هم شگفت‌انگیز هستند. حالا، شیه فلوریدا نیست، بلکه بیشتر شیه آریزوناست.

ولی این عکس‌ها چیزی رو به ما میگن که هیچ فردی، هیچ بشری تا به حال ندیده. شما اولین عکس رو تماشا کردید؟ به خاطرش بیدار موندید؟ شما چه جور آدم‌هایی هستید؟ این عکس‌ها در تاریخ بشریت بی‌سابقه بود. ما اولین نسل از نوع بشر بودیم که تونستیم واقعاً سطح مریخ رو ببینیم. وقتی اون تصویر به زمین رسید، لحظه‌ی نفس‌گیری بود.

و اون تصویر خیلی واضح بود. فقط صخره بود، تا جایی که چشم کار می‌کرد، پر از صخره بود. نه آدم مریخی بود، نه علف بود، دریاچه‌ای نبود، تمساحی نبود. هیچی، فقط صخره. ولی زیبا بود. به شکل خارق‌العاده‌ای زیبا بود.

ولی این، این فقط توی سیستم سیاره‌ای کوچک ماست. حتماً تصاویر تلسکوپ هابل رو نگاه کردید.

و اون زمانی که تلسکوپ هابل به نقطه‌ای در فضا نگاه کرد که به نظر می‌ومد هیچ چیزی توش نباشه. فقط تاریکی بود. فقط سیاهی. و روی اون نقطه تمرکز کرد، و دید که میلیون‌ها و میلیون‌ها کهکشان در اون نقطه‌ی تاریک وجود دارند. ولی جهان خیلی بزرگتر هست، و کیهان خیلی بزرگتر و پیچیده‌تر از اونی هست که بتونید تصورش رو بکنید.

و خدا همه‌ی اینها رو ساخته. او سخن گفت و او اینها رو به وجود آورد. خُب، فلسفه‌ی ما همینه، اینطور نیست؟ جهان‌بینی ما همینه. ما به این شکل منشأ عالم رو درک می‌کنیم. خدا اون رو ساخته. خدا اون رو با سخنش به وجود آورده. او علتش بوده.

خُب، «وقتی که زمین را بنیاد نهادم کجا بودی؟» بریم به آیه‌ی ۲۲، بیاید چند تا از این سوالات رو انتخاب کنیم: «آیا به مخزن‌های برف داخل شده، و خزینه‌های تگرگ را مشاهده نموده‌ای؟» حالا، شما اینجا در فلوریدا باید از تخیل خودتون استفاده کنید. می‌دونید؟ برف. همون چیز سفید رنگ. و اون مردم بیچاره در شمال کشور باید به مدت چند ماه تا آخر زمستون برف پارو کنند. دونه‌ی برف زیبایی خارق العاده‌ای داره و اینطور که می‌گن، هیچ دونه‌ی برفی شبیه اون یکی نیست.

و مخزنی وجود داره که البته یک استعاره هست. این یک بحث علمی نیست، ولی این همه برف از کجا میاد؟ شما می‌دونید؟ اینها چطور کار می‌کنه؟ و ما میتونیم یک سری توضیحات بدیم، و داریم توی این کار بهتر و بهتر میشیم، اینکه آب و هوا رو پیش‌بینی می‌کنیم و از این قبیل. ولی چه کسی کنترل نهایی رو در دست داره؟

آیه‌ی ۲۸، «آیا باران را پدری هست؟»، آیه‌ی ۳۱، «آیا عقد ثریا را می‌بندی؟ یا بندهای جبار را می‌گشایی؟» و الی آخر. منظومه‌ی شمسی، ستارگان، دُبّ، «و دب اکبر را با بنات او رهبری می‌نمایی؟ آیا قانون‌های آسمان را می‌دانی؟ یا آن را بر زمین مسلط می‌گردانی؟»

و بیاید بریم به باب ۳۹، و آیه‌ی ۱، «آیا وقت زاییدن بز کوهی را می‌دانی؟» می‌دونید؟ بزها خیلی محبوب شدند. خیلی از اعضای کلیسای من، الان بز دارند. همین چند ماه قبل، داستان شگفت‌انگیز و سرگرم‌کننده‌ای در شهر کلمبیا در کارولینای جنوبی اتفاق افتاد. دانشجویان دانشگاه کارولینای جنوبی، می‌تونید تصور کنید که چهار تا دانشجو، دانشجویهای کالج، با هم توی یک خونه زندگی می‌کنند. اونها اینطور فکر کردند که به جای اینکه مجبور باشند چمن‌های حیاط رو بزنند، میتونند فقط یک بز بخرند. اینطوری خیلی آسون‌تر هست.

متها این بز در عرض چند ثانیه فرار کرد، فنس رو پاره کرد، و داشت توی خیابون با سرعت می‌دوید و اون چهار دانشجو سعی می‌کردند اون رو بگیرند.

و یک نفر با دوربینش اونجا بود، و عکس گرفت و اینها. و این خبر تیتتر صفحہی اول روزنامه‌ی محلی شد. توی کلمبیا زیاد اتفاقی نمیفته. و این داستان اون بز بود. داستان فوق‌العاده‌ای بود، ولی بزهایی در ارتفاعات کوهستان زندگی می‌کنند که شما هرگز ندیدید، و حتی اگر برید دنبال اونها بگردید، احتمالاً به ندرت اونها رو ببینید. و اونها زاد و ولد می‌کنند.

«کیست که»، آیه‌ی ۵ از باب ۳۹. «کیست که خر وحشی را رها کرده، آزاد ساخت. و کیست که بندهای گورخر را باز نمود. که من بیابان را خانه‌ی او ساختم، و شوره‌زار را مسکن او گردانیدم.»

به انتهای این باب برید. فقط سوال وجود داره، سوالاتی درباره‌ی پرندگان، در آیه‌ی ۱۳، «بال شترمرغ»، در آیه‌ی ۱۹، درباره‌ی اسبها، در آیه‌ی ۲۶، «آیا از حکمت تو شاهین می‌پرد؟ و بال‌های خود را به طرف جنوب پهن می‌کند؟» و الی آخر. من همیشه از الگوی مهاجرت پرندگان شگفت‌زده می‌شم. و غازها، به عنوان مثال. می‌دونم که اونها پر سر و صدا هستند و خیلی کثیف‌کاری می‌کنند. وارد اون بحث نمیشیم. خب من در جایی زندگی می‌کنم که یک دریاچه‌ی کوچک وجود داره، و این غازها مثل کبوترهای جلد هستند.

به محض اینکه دریاچه رو می‌بینند، به طرف پایین شیرجه می‌زنند، و اون صدای مخصوص غازها رو از خودشون در میارند، و سگ من وقتی این صدا رو میشنوه بلافاصله شروع به واق واق کردن میکنه. گهگاهی، در خونه رو باز می‌کنم و میگم «برو» و اون دنبال اونها میدوه و اونها رو به طرف دریاچه‌ی یک نفر دیگه کیش میکنه. این غازها از کجا اومدن؟ اونها هر سال میان. و اونها زمانی از سال در کانادا هستند و بعد، خب حدس می‌زنم، که اونها به مکزیک میرند؟

اونها به جنوب فلوریدا میرند. به یک جای گرم میرند، ولی می‌تونند راه برگشت خودشون رو پیدا کنند.

ماهی آزاد، که در دریاست. شگفت‌انگیزه. بعضی از شما با کشتی تفریحی به آلاسکا رفتید، و به اونجایی رفتید که ماهی آزادهای تخم‌ریزی می‌کنند. و اونها برای یک سال یا دو سال رفته بودند، یا اینکه پنج سال هست؟ یادم هست که یک نفر به من گفت پنج سال، که طول عمر یک ماهی آزاد هست.

ولی اونها به جایی که به دنیا اومدند بر می‌گردند. آخه اونها چطوری اونجا رو پیدا می‌کنند؟ از کجا می‌دونند؟ چه چیزی اونها رو وادار میکنه که به همون جایی که توش به دنیا اومدند، برگردند؟

همه‌ی این چیزها، و این سوالات. و ما به دنبال این سوالات می‌گردیم. بنا هست که ما جستجوگر و کاوشگر باشیم. خدا ما رو اینطور ساخته. پیدایش باب ۱ میگه، ما به شباهت خدا آفریده شدیم، و بخشی از این شباهت، کاوش کردن هست.

که بر زمین مسلط بشیم، که دانش کسب کنیم، دانش درباره‌ی اونچه که در زمین هست، دانش راجع به حیوانات و پرندگان و موجوداتی که در این سیاره با اونها شریک هستیم. دانش درباره‌ی جهان هستی. دانش راجع به نظام ستارگان، و چیزهای دیگه. که بریم به جایی که قبلاً هیچ انسانی نرفته. ولی خیلی چیزها هست که ما نمی‌دونیم. خیلی چیزها هست که ما متوجه نمیشیم. خیلی چیزها هست که ما نمی‌تونیم درک کنیم.

چرا خدا داره این سوالات رو می‌پرسه؟ او در وقت رنج کشیدن به سراغ ایوب میاد. اون ده فرزندش رو از دست داده، ثروتش رو از دست داده، احترام همسرش رو از دست داده، سلامتیش رو از دست داده، اون داره می‌میره، پوست و استخوان شده، تقریباً دیگه به پایان رسیده، و خدا بیش از ۵۰-۶۰ سوال رو روی دوش اون میگذاره.

به آیه‌ی ۲ از باب ۴۰ نگاه کنید، «آیا مجادله‌کننده با قادر مطلق مخاصمه نماید؟ کسی که با خدا محاجه کند آن را جواب بدهد.»

خدا داره به ایوب چی میگه؟ خُب، «تو یک مجادله‌کننده هستی. تو نتیجه‌گیری کردی. تو خودت رو توی دردر دیدی، خودت رو توی آزمایش دیدی و خدا رو سرزنش کردی. تو به خدا رو کردی و گفتی «این تقصیر تو هست.»

«آیا مجادله‌کننده با قادر مطلق مخاصمه نماید؟ کسی که با خدا محاجه کند آن را جواب بدهد.» خدا متعالی‌ست. خدا بزرگه. دانش خدا، درک او، و حکمت او، چطور امکان داره که بشه اینها رو متوجه شد؟

چطور امکان داره که بشه اینها رو درک کرد؟ شما می‌خواید که راز کائنات رو بدونید. شما می‌خواید بدونید که چرا این اتفاق خاص برای شما افتاده.

برای اینکه به این سوال جواب بدید، چه چیزهایی لازم هست بدونید؟ لازمه که شما همه چیز رو بدونید. این اتفاق به هزار اتفاق دیگه مرتبط هست. و اون هزار اتفاق به یک میلیون اتفاق دیگه ارتباط دارند. امکان نداره که شما بتونید همه رو هضم کنید. خداست که به کائنات نظم میده. خدا از همون ابتدا، انتها رو شکل میده.

شما خدا نیستید. می‌دونید؟ احتمالاً این مهم‌ترین درسی هست که بتونید توی عمرتون یاد بگیرید. فقط یک خدا وجود داره، و شما اون خدا نیستید. ولی مشکل ما همین هست، اینطور نیست؟ اینکه ما اغلب در یادگیری همین درس، شکست می‌خوریم. ما خودمون رو خدا فرض می‌کنیم.

ما بت می‌سازیم، و اون بت اغلب، خویشتن و نفس هست. «من از خدا مطالبه می‌کنم»، «من از خدا بهتر می‌دونم» همون تفکر آزردهنده در بحبوحه‌ی یک آزمایش که میگه «اگر نظام کائنات با من بود، من اون رو بهتر اداره می‌کردم».

من این موضوع رو درست می‌کردم. مطمئن می‌شدم که این حادثه اتفاق نمیفته.» متوجه میشدید که وقتی اینطور فکر می‌کنید، دارید چه کار می‌کنید؟ شاید صرفاً یک فکر باشه. و خدا به سراغ ایوب میاد و اون رو به چالش میکشه.

در اینجا به صورت همزمان داره دو تا اتفاق میفته. خدا متعال هست، ولی انسان، خُب، کوچکه. «ایوب تو خیلی کوچک هستی». بله، دچار سوءتفاهم نشید که اینجا چه خبره.

خدا داره نمیگه که خود این آزمایش کوچک هست. خدا نمیگه که این آزمایش، می‌دونید؟ ناچیز هست.

خدا این رو نمیگه. ولی در طرح بزرگ آفرینش، ایوب کوچک هست. او از خاک زمین ساخته شده. در این جهان بیکران، ایوب چی هست؟ اون فقط یک چیز کوچک هست. اون فقط یک مخلوق هست، مخلوقی که خدا به صورت خودش آفریده.

مخلوقی که خدا پسرش رو میفرسته که به خاطر اون بمیره و آرادش کنه، مخلوقی که خدا اون رو وارد خانواده‌ای میکنه که عیسی برادر بزرگترش هست. و اون شخص رو یک فرزند خدا محسوب میکنه، و وارث خدا، و هم ارث با عیسی مسیح، ولی اون همچنان یک مخلوق هست. اون همچنان یک مخلوق هست. این چیزی هست که ما هستیم.

ایوب در جواب چی گفت؟ باب ۴۰ و آیه‌ی ۴، «آنگاه ایوب خداوند را جواب داده، گفت: – آیه‌ی ۴ – ”اینک من حقیر هستم و به تو چه جواب دهم؟ دست خود را به دهانم گذاشته‌ام. یک مرتبه گفتم و تکرار نخواهم کرد. بلکه دو مرتبه و نخواهم افزود.»

می‌بینید که اینجا چه اتفاقی افتاده؟ – و من باید این رو محترمانه بگم – خدا دهان ایوب رو بست. حرف‌های خیلی زیاد، و سخنان غلط، از دهان ایوب بیرون اومد، و خدا دهان اون رو بست. در واقع فکر می‌کنم که پولس در رومیان ۳، به این بخش استناد می‌کنه، وقتی که میگه، «تا هر دهانی بسته شود و تمام عالم زیر قصاص خدا آیند.» فکر می‌کنم به این قسمت استناد می‌کنه.

خدا دهان ایوب رو بست. الان وقت گوش کردن هست. الان وقت متهم کردن نیست. الان وقت دلسوزی برای خود نیست. الان وقت گوش سپردن، و مطیع بودن، و افتادن در مقابل اقتدار و عظمت خداست.

این اتفاقی هست که افتاده. خدا ایوب رو فروتن کرد. استدلال بی‌گناهی ایوب هنوز پا برجاست. چیزی تغییر نکرده. دلیل ابتدایی رنج کشیدن، گناه ایوب نبوده، ولی در طول مدت رنج کشیدن، گناه اتفاق افتاده.

ولی در طول مدت رنج کشیدن، ایوب زیادی حرف زده. و وقتش هست که در مقابل خدا بیفته و ساکت باشه، که خدا اولویت و ارجح باشه.

چیزهای بیشتری هست. ایوب تازه در حال شروع یادگیری این درس هست. و در درس بعدی، می‌بینیم که چطور خدا این درس رو کمی بیشتر به اون یاد میده.